



نویسندگی، راه یک شبه رفتن نیست

مصطفی رحماندوست می‌گوید نویسندگی راهی نیست که بشود یک شبه و با هواپیما آن را پیمود، بلکه باید پله پله و آهسته آهسته در این مسیر قدم نهاد. او که داور پویش «نامه‌ای به سردار آسمانی» است گفت: آنهایی که قلم به دست می‌گیرند، راه درازی در پیش دارند و شرکت در چنین پویش‌ها و جشنواره‌هایی،

نخستین قلق‌ک‌ها و خواستن‌ها برای نویسنده شدن است. رحماندوست تأکید کرد: حوصله قلم به دست گرفتن و نوشتن کم چیزی نیست. همین‌که این تعداد در این پویش شرکت کردند و نوشتند یعنی گام اول را برداشته‌اند.

با حامد عسکری، شاعر و نویسنده که سفرنامه‌اش از حج با نام «خال سیاه عربی» این روزها مورد توجه بسیاری قرار گرفته است

آوازه‌هایی در گوشه حجاز



زینب مرتضایی فرد
دبیر فرهنگ و هنر

ما آدم‌های عصر مدرنیته توریست هستیم، نه مسافر بودن را تجربه می‌کنیم و نه زائر بودن را به آن معنایی که نسل‌های قبل‌تر از ما تجربه می‌کرده‌اند. در چند ساعت دریاها، رودها و کوه‌ها را رد می‌کنیم و می‌رسیم به مقصد، به همان جایی که آدم‌های قبل‌تر از ما ماه‌ها برای رفتنش برنامه‌ریزی می‌کردند و از خطرهای بسیار می‌گذشتند تا برسند به آن. به مقصدهایی که یکیش همین «خال سیاه عربی» است. دلبری که هر چند خانه اصلی‌اش دل انسان است، اما خانه‌ای هم دارد در دل بیابان سوزانی که در جغرافیای عربستان سعودی واقع شده است. این یک جا را هر مسلمانی آرزو دارد تجربه کند، گرد خانه‌اش بگردد و بشود زائر، از صرافا گردشگر و مسافر بودن بگذرد و طواف خانه‌اش را تجربه کند. بعدتر هم برای تمام عمرش از حال معنوی آن سفر بگوید، بار اول را با پاهایش برود و بقیه عمر را بارها و بارها با پای دل برود طواف. این سفر معنوی را آنها که تجربه کرده‌اند، هر یک به زبانی و بیانی برای اطرافیان خود نقل می‌کنند. آنها هم که دست به قلمند کلمه‌ها را ردیف می‌کنند تا بتوانند تمام آنچه در این سفر تجربه کرده‌اند را به دیگران منتقل کنند. این اتفاق که عمری دراز دارد، هنوز هم در روزگار ما تجربه‌های تازه‌ای را از سر می‌گذراند. تازه‌ترین سفرنامه حج در ایران را حامد عسکری، شاعر و نویسنده منتشر کرده است. رقتیم سراغ او

تا از «خال سیاه عربی» بگوییم و بشنویم. ببینیم اصلا در ذهن او چه می‌گذرد، چگونه خدای کودکی تا بزرگسالی‌اش را برایمان ساده و صمیمی روایت می‌کند و البته کم و کاستی‌هایی که به ذهن مان رسیده را پیرس و جو کنیم تا ببینیم این کتاب چگونه در یک ماه توانسته به چاپ پنجم برسد.

❖ **روایت کتاب شبیه است به شیوه‌های رایجی در ادبیات کلاسیک فارسی. مثل داستان در داستان که در گلیله و دمنه دیده می‌شود. چه شد که سراغ این شیوه رفتید؟**

این کتاب با تجربه قبلی من که اثری بود با لحن قاجار، کاملا متفاوت است اما برایش هیچ برنامه‌ای نچیدم. سفرم به حج خیلی اتفاقی شد و قبل از آن سراغ کسی رفتم که صاحب نفس بود و از او خواستم چند کتاب برای خواندن معرفی کند اما او توصیه کرد: سرت را بینداز پایین و برو چون در مواجهه اول دریافتت خیلی بیشتر خواهد بود تا این‌که آمادگی قبلی داشته باشی. دوره‌ای بود که نویسندگان و منتقدان شیوه روایت در روایت یا داستان در داستان را پس می‌زدند چون عقیده داشتند که متن را وسیع می‌کند اما حالا یکی از شیوه‌های روایت مدرن محسوب می‌شود. من قصه‌ها را به یاد تشبیه می‌کنم یا مثل توقفی کوتاه مثلا در قم و نوشیدن چای و گپ‌زدن با همسفرت وقتی قصد سفر به کاشان را داری. درباره خواسته یا ناخواسته بودنش می‌توانم بگویم. من خودم را سپرده‌بدم به دست روایت. مثل پدري که دست انداخته پشت دوجرخه پسرش و چیزی نمی‌گوید که پسر به هر سو که می‌خواهد رکاب بزند.

❖ **پس هیچ برنامه‌ای در کار نبوده!**

نه. ولی کوبری‌ها اهل قصه و روایت و افسانه و صحبت هستند. اصلا ما شرقی‌ها چنین هستیم و حتی لایالی و ترانه‌ها یمان هم آراسته به زینت روایت است. شیوه روایتم در «خال سیاه عربی» می‌تواند برآمده از جغرافیای زادبوم من باشد و نیز بخش دیگری از آن به زیست کودکی من مرتبط است و نیز همین هل پوکي که حالا هستم؛ از کتاب‌هایی که خوانده‌ام و تجربه‌هایی که آموخته‌ام.

❖ **می‌توانیم بگوییم «خال سیاه عربی» یک سفرنامه پیست مدرن است؟ نمی‌دانم. شاید باشد اما پیست مدرن یک موقعیت است.**

❖ **و ما مولفه‌هایش را در سفرنامه‌های شمالی توانستیم ببینیم!**

این حرف شما مرا خوشحال می‌کند، چون کسی این حرف را می‌زند که داستان بلد است، ناداستان را می‌داند و روایت را می‌شناسد. البته در کنار زینب مرتضایی فرد، یک بچه‌هایی که صرفا مواجهه آیینی و مذهبی و شرعی با این قصه دارد هم این کتاب را دوست دارد و حالش با خواندن آن خوب شده. دو نگاه متفاوت، یکی فنی و دیگری محتوایی به این سفرنامه جلب شد؛ از هر دو گروه، مخاطب داشتن برای من افتخار است و حالم را خوب می‌کند. مولفه‌های مدرنی که در داستان می‌بینید ناخودآگاه پدیدآمده‌اند. این‌که شاعری بگوید می‌خواهم یک غزل بیدلی بگویم یا سعدی‌وار، یعنی یک فریم برای ذهن خودش انتخاب کرده که خواه ناخواه در ذهن قالب ایجاد می‌کند. من سفرنامه جلال را خوانده بودم، سفرنامه‌های دوره قاجار را ولی فقط خواستم خودم باشم و از روی دست دیگران ننویسم. شاید از کم سوادی من بعدها معلوم شود سفرنامه‌ای هست که خال سیاه عربی به آن نزدیک است یا طعنه زده اما حتما من آن را نخوانده‌ام.

❖ **ممکن است از سفرنامه‌هایی که خوانده‌اید تاثیر گرفته باشید اما کتاب شما داستان انسان امروز است در سفر به خانه خدا.**

بله. داستان انسان معاصر است و اگر هم مطالعه‌ای بوده، برای شبیه شدن نبوده، برای شبیه‌نبودن بوده.

❖ **خیلی صریح و بی‌پروا درباره خدا نوشته‌اید. چراییات را مطرح کرده‌اید که می‌شد به کتاب مجوز ندهند. نگران واکنش‌ها نبودید؟**

در موقعیت‌هایی از زندگی باید بلند فکر کرد. شک‌کردن در خدا و مواجهه‌ای این چنین را نمی‌شود انکار کرد. بعد از زلزله بم ۴۰ روز نماز نخواندم چون توی کتم نمی‌رفت چرا باید چنین اتفاقی بیفتد. این انکار و این شیوه مواجهه با خدا، نه از باب میدن من بود یا تجسدبخشیدن به خدا، بلکه در راستای بازگشت بود. انسان این الوقت است و شاید بعد از یک تجربه منکر همه چیز شود یا به معجزه کوچک، اعتقادش قوت بگیرد. نمی‌دانم باید بگویم لطف کردند که مجوز دادند؟ (می‌خندد)

❖ **نکته این است که آدم‌ها معمولا بی‌پرده درباره خدا و جنس اعتقاداتشان با دیگران راحت حرف نمی‌زنند. این کاری است که فیلسوف‌ها می‌کنند و عارفان. طبیعی است که عارفان حرف‌شان ستایش است و فقط فیلسوف‌ها هستند که مواجهه استدلالی دارند و به بزرگ‌ه‌اشک می‌رسند. به نظر حرف‌زن در این باره جسارت می‌خواهد.** ذهن کودک بسیاری از چارچوب‌ها را ندارد. خدای کودکی شما هم همین‌طور است. فقط فرقی این است که شما توی سرت نگه داشته‌ای ولی من آن را بلند فکر کرده‌ام. کار نویسنده این است که پرونده‌هایی را از سرت بیرون بکشد، قوت کند و نشانت بدهد. در هر صورت احترام خدا را نگه داشته‌ام، حتی در توصیف خدای معلم‌های دینی. آدم‌ها از خدا برداشت متفاوتی دارند که بستگی به احوال خودشان دارد. در همه ما یک «ها» یک نفس دمیده‌شده از خدا هست، یک واحد از خدا.

❖ **با این حال گمان نمی‌کنید، خطر کردید؟ نه از نگاه خدا، بلکه از منظر بندگان خدا با موضوعی‌های و قصاوت‌هایشان.**

نکته مهمی است ولی به آن فکر نکردم چون پائانش برایم مهم بود. زبائم لال حکایت حضرت خضر و موسی (ع) است که کودکی را کشت و دیواری را خراب کرد و... تا خدا را شناخت. حقیقت آینه‌ای بود در آسمان که به زمین افتاد و هزار تکه شد؛ هر تکه‌ای افتاد دست قوم و قبیله‌ای و همه گفتند حقیقت نزد ماست. همه درست می‌گویند و در عین حال همه اشتباه می‌گویند. به نظر من پائانش مهم است؛ آنجا که یک ساعت و نیم به سجده افتادم.

❖ **در طول سال کتاب‌های زیادی با موضوعات متنوع منتشر می‌شود ولی درباره خدا کمتر کتابی داریم که مردم بخوانند و حالشان عوض شود. این کتاب می‌توان شروعی باشد برای نوشته شدن چنین آثاری؟** کار نکرده در حوزه ادبیات داستانی و روایی برای شرح دین، آیین و شریعت بسیار است به‌خصوص برای گروه سنی کودک که تقریبا فقیر هستیم.

❖ **جغرافیای و این‌که اهل کویر هستیم و به یک سرزمین کویری سفر کردیم، چه تاثیری در کتاب داشته است؟**

هر تولیدکننده ادبی به اولین چیزی که نیاز دارد، تجربه زیستی است. نجف دریا بندری، محمود دولت‌آبادی، احسان عبی‌پور، هوشنگ مرادی کرمانی یا حتی مارکز را ببینید، زیست‌شان آنها را نویسنده کرده است. وقتی در تجربه زیستی من معنادی باشد که هر روز بعد از آن‌که نشئه می‌شده، سر کوهی می‌نشسته و خاطره می‌گفته از اسارت به

دست جنیان و عقد با دختر رئیس طایفه جن‌ها و پیراهنش را بالا می‌زده و رد جافو را نشان می‌داده و نقل می‌گفته، دیگر چه نیازی دارم به جی‌کی رو لینک! همین‌ها را می‌توان نوشت. وقتی تجربه زیستی داشته باشی، همین‌طور حرف داری. تجربه زیستی اگر نباشد برای نوشتن باید دقت‌چرخ یا ضبط‌صوت برداری به سراغ مردم بروی، من اما از تجربه زیست‌ام بهره گرفتم. یک قفسه بزرگ دارم پر از خرده‌روایت که هر بار چندتایشان را بر می‌دارم و خرج قصه‌ام می‌کنم. مثلا ماجرای خروس درویش یا ماجرای مشقی‌هایم را بر می‌دارم و می‌گذارم در سفرنامه حج. فقط این‌که نباید تجربه زیستی را خام فروشی کرد. هر خرده‌داستانی را باید بتراشی و بگذاری جای مناسب خودش مثل نگین‌هایی که در جای‌جای یک گردن‌آویز می‌نشانند.

❖ **زانگاه شما به سرزمین وحی یعنی عربستان، چندان بی‌شباهت نبوده. مشترکاتی بوده که برایتان جالب باشد و به کارتان آمده باشد؟** بله مشترکاتی می‌شد پیدا کرد؛ مثلا خرما. در عربستان خیلی گشتم ببینم چند نوع خرما دارند و چراگران است؛ خرما می‌دیند از خانه‌ای ما بهتر بود. آدم‌های واحه‌نشین صرف‌نظرا این‌که دندشاه‌پوشیده‌اند یا لباس چوپانی یا کت و شلوار یا لباس بلوچی یا کردی، خاصیت‌هایی دارند مثل این‌که بلند حرف می‌زنند. توی طبیعت نمی‌شود آرام حرف‌زد. یک بمی اصلا نمی‌فهمد خانه ۷۰ متری یعنی به‌آ‌او در خانه‌باغ زندگی کرده و بلند حرف می‌زند و مردم عربستان هم همین‌طور هستند. یا مثلا این‌که در هر دو جغرافیا مردم متأثر از فرهنگ‌های متنوع هستند. شهر بم در مسیر ابریشم و محل اتراف بوده و ارگ بم به کلونی فرهنگ‌ها بدل شده. شاید باور نکندیم اما در بم به پاشنه‌پا می‌گویند آشیلو. وقتی اولین بار از بی‌بی شنیدم حیرت کردم! داستان پاشنه آشیل هومر به زبان کرمانی و ادبیات گفتاری یک پیرزن بی‌سواد کرمانی راه پیدا کرده و کرمانی شده. در جام‌زویان در جنوب کرمان، منطقه‌ای داریم برای چرای شترها. در همان جغرافیا جایی هست که شترپان‌ها اجازه نمی‌دهند شترهایشان به آنجا نزدیک شوند چون معتقدند هفت خواهر هستند که آواز می‌خواند؛ آوازهای هوش‌رای زیبا که اگر در دامشان بیفتی شترهایت را می‌برند و نابودت می‌کنند. در او دیسه هومر هم این قصه را داریم که در عصر یخبندان هم اشاره‌ای به آن می‌شود. یکی دیگر از اشتراکات ما مرکب است. در فرهنگ واحه‌نشینی مرکب یک ابر مفهوم به حساب می‌آید. دیدم‌اید که بلوچ‌ها چقدر زینت ماشین را خیلی دوست دارند؛ در عربستان هم همین‌طور است.

❖ **چقدر می‌شود با انسان سعودی فارغ از حکومتش ارتباط گرفت؟ برخورد دوستانه دارند یا نه؟** حکومت سعودی درباره ایرانی‌ها و به‌خصوص ایرانی‌های شیعه بسیار سمپاشی کرده ولی به عنوان زائر شما با آدم‌های سعودی خیلی مواجهه ندارید. ما توی هتل بودیم و آنجا همه کارکنان و کارگران افغان، بنگلادشی، یمنی و سوری بودند. فضای مدینه آکادمیک است، شبیه شهر قم، اما با غرب عربستانی ننشستم و پیش نیامد رفتارشان را ببینم. چون در سفر حج فقط زائر می‌توان دید و کارگرد در شهری مانند دوبی هم اوضاع همین است. شما با آدم بومی مواجه نمی‌شوی مگر این‌که تجارتی داشته باشی.

❖ **در این کتاب منهای حج، عربستان را هم می‌بینیم. چرا؟**

سفر حج در وهله اول سفر به عربستان است؛ کشوری که نمی‌توانی ویزا و بلیت بگیری و بروی. سفر گرانی است و اگر کسی فیش بنویسد ۱۳ سال باید منتظرش بماند. گفتم شاید کسانی دوست داشته باشند شمه‌ای از عربستان داشته باشند. اشاره‌ای کردم به مصرف‌گرایی، ساختمان‌ها و خیابان‌ها و... برای همین جاهایی از عربستان را می‌بینم، نه فقط حج را.

❖ **نقدی که به کتاب شما وجود دارد این است که شروعی جذاب و طنزآمیز دارد اما در ادامه تغییر لحن می‌دهد. نمی‌شد تا پایان به همین شکل پیش بروید؟**

در بخش اول به مخاطب نشان دادم که می‌توانم بخندانمش و بعد دستش را گرفتم و او را با خودم به یک سفر جدی بردم. در مکه و مدینه، طنز کلامی و نه موقعیت ایجاد کرده‌ام، اما در احد چه چیز را می‌توانی طنز یا شیرین بنویسی، وقتی که احد داستان یک فاجعه است یا همین‌طور در منا. خیلی جاهای می‌توانستم نگاه طنز داشته باشم اما باید این کار را می‌کردم؛ جواب این است که نخواستم این کار را بکنم.

❖ **نقد دیگری این است که چرا به عید قربان کمتر پرداختید؟**

چون به عنوان یک حاجی با آن مواجه نمی‌شوی. قدیم این‌طور بود که جایی برای قربانی وجود داشت و در نهایت گوشت و لاشه‌ها دفن می‌شدند. اما با فتوای مراجع این‌طور پیش می‌رود که با تلفن اعلام می‌کنند که گوسفند فلانی کشته‌شد. من مواجهه‌ای نداشتم با عید قربان و چیزی ندیدم که روایت کنم. شاید باید همین تلفن‌ها را می‌نوشتم که ننوشتم و شاید نقد وارد باشد.

❖ **در آتین‌های حج چه چیزی برایتان از بقیه جذاب‌تر بود؟**

عرفات، روز عرفه واقعا احساس می‌کنی امام زمان (عج) حضور دارد. امام حسین (ع) دعایی دارد که عصر عرفه در صحرای عرفات خوانده می‌شود. دین اسلام پر از نشانه‌شناسی و کنگذاری است. امام حسین (ع) می‌گوید: شهادت می‌دهم به بودنت با رگ گردن. سالی پنج بی‌نی‌ام شهادت می‌دهد به بودنت، استخوان‌های سینه‌ام و این اشارات تو را مدام به کرلا می‌برد و بر می‌گرداند. بعد از عرفه احساس می‌کنی پاک شده‌ای مانند یک نوزاد. به‌خصوص این‌که آن سال باران بارید؛ چه بارانی بود. بعد از عرفه خدا می‌گوید بیا مشعر، تو هستی و حوله و زیرانداز. مشعر هیچ مناسک و دعایی ندارد. بیابان است، دشت خدا، خالی خالی. فقط برج‌های نور هست، چیزی شبیه تیر برق. خانم‌ها وقوف در مشعر ندارند. سالی پنج میلیون نفر به حج می‌روند و حداقل دو میلیون نفر در بیابان مشعر رها می‌شوند؛ دو میلیون نفر که با لباس‌های احرام به مرده‌های از گور برگشته می‌مانند. نمی‌توانی حتی گریه کنی چون در عرفات ترکیده‌ای. هیچ حس‌ی نداری. انگار از گور درآمده‌ای و نشسته‌ای که نوبت به حساب و کتاب اعمال‌ت برسد. آنجاست که از ابتدای بودنت که خودت را شناخته‌ای ورق می‌زنی. خودت را، گناهانت را، قصاوت‌ها، نامردی‌هایی که کرده‌ای و کرده‌اند، همه را مرور می‌کنی.

❖ **ممکن است باز هم سفرنامه بنویسید؟**

اگر سفر ویژه‌ای باشد، شاید بنویسم، مثلا سفر به یمن.

نکته دیگر این‌که سفرنامه‌های حج اصولا می‌روند سمت روایت مناسک. حالا آنها که سفر نرفته‌اند از این اتفاق لذت می‌برند و می‌توانند خودشان را در سفر حج ببینند، آنها هم که رفته‌اند خاطره‌هایشان را مرور کنند. در خال سیاه عربی، اما جای مناسک خالی است. حامد عسکری از برخی آیین‌ها زود می‌گذرد، به‌طور مثال از عید قربان و برخی دیگر آیین‌ها کمتر حرف می‌زند. با این همه اما نمی‌شود گذشت از این‌که کتاب اثری متفاوت است و با سفرنامه‌های حج تفاوت‌های بسیاری دارد. آن‌قدر که بشود گفت با رعایت سست‌های سفرنامه نویسی اثری امروزی ارائه شده که می‌تواند بر سفرنامه‌ها و سفرنامه نویسی‌های مشابه پس از خود تاثیر بگذارد.

